

۱۴۴۲



۶

قوله الدرس

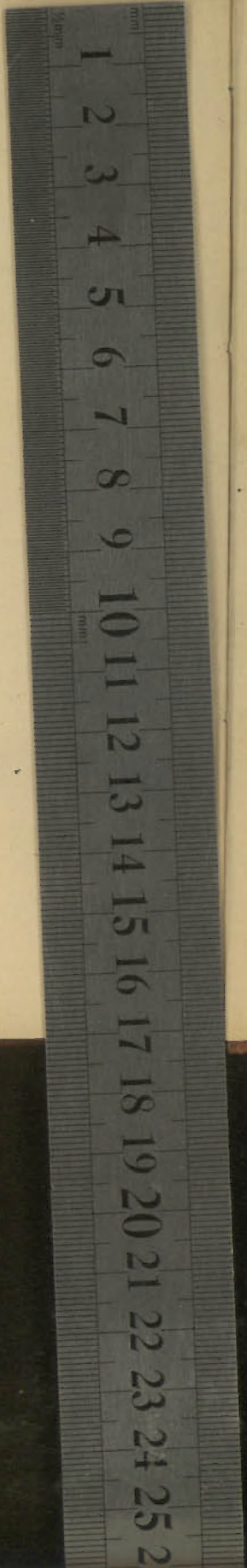
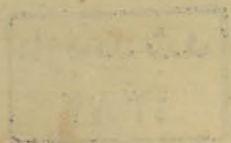
بازدید شد
۱۳۸۲

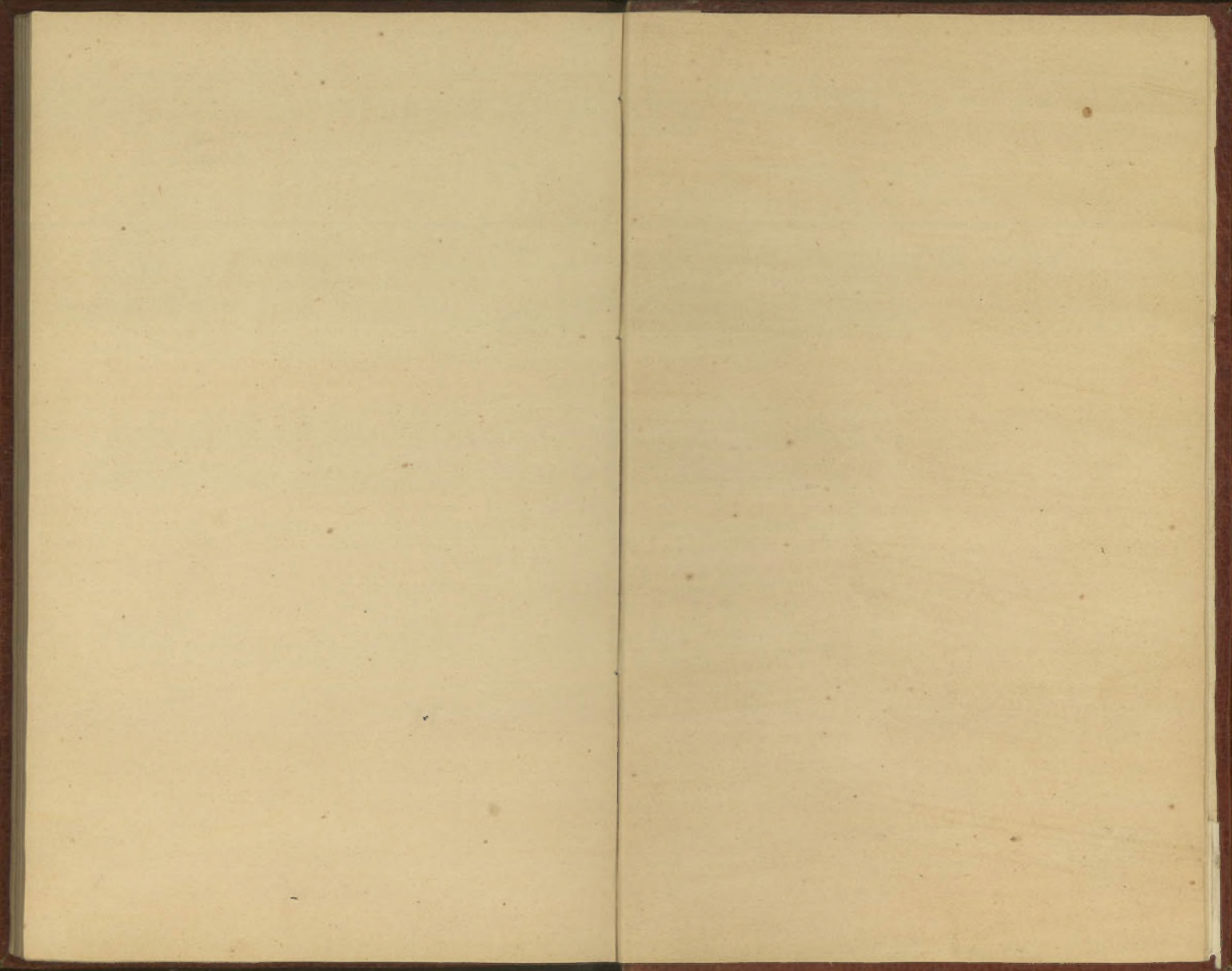
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

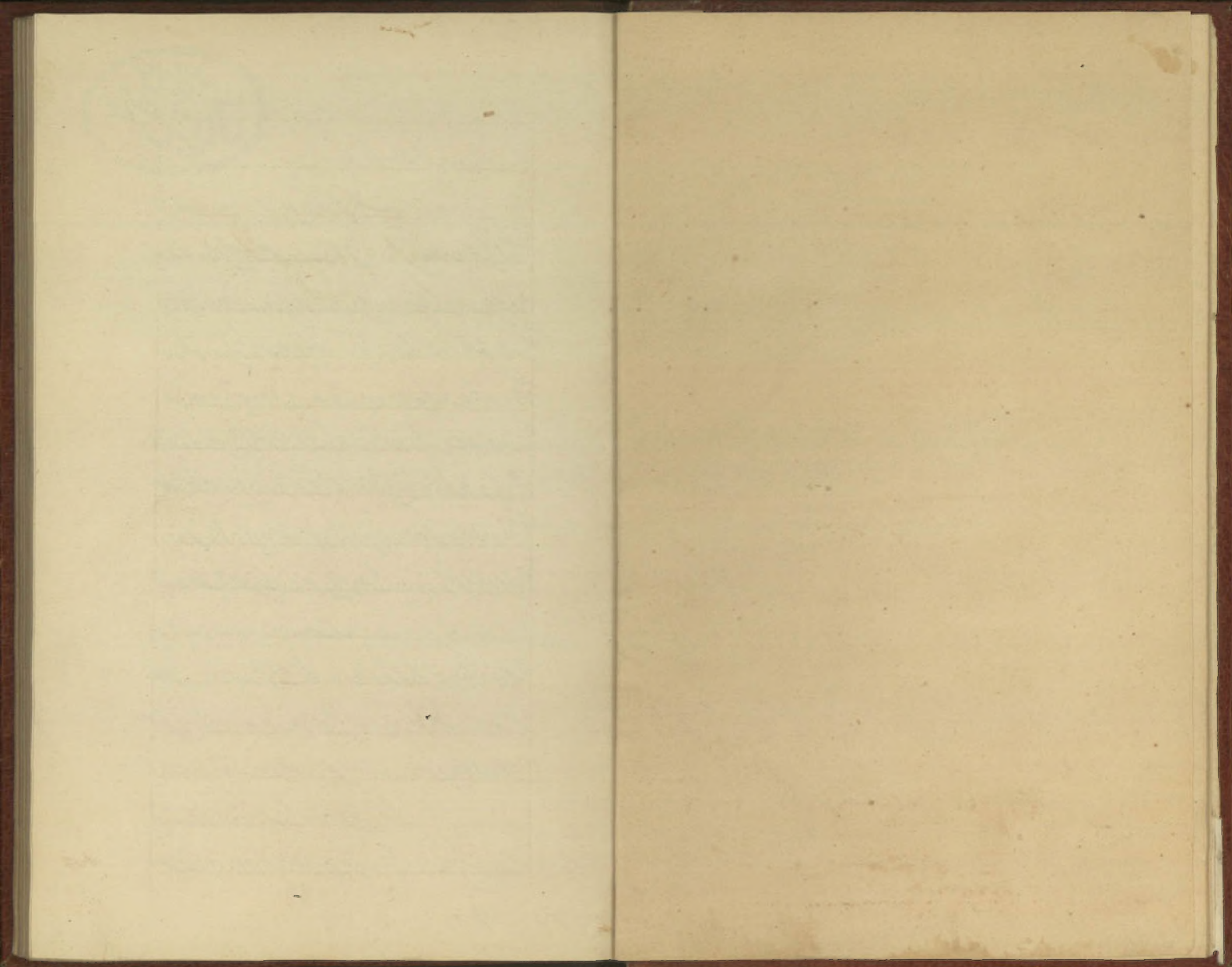
کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: قواعد الارض	
مؤلف: ابوترکيب بن محمد	
موضوع: جغرافيه	
تاریخ:	۱۳۸۲
شماره:	۱۳۸۲



1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39







بسم الله الرحمن الرحيم

بدان خود و نیز حضرت عیسی برین علم پیشه و مختار از هزاران راه که در
 ایاضا و تصرف الیه مشاهیر و اهل علم را در این بران بحد علم طبعی فرخنده را در
 ایران فشر نامیده و به حد علم طبعی فرخنده را بر ایشان علم کلمات از تصنیفات و افاضات
 و حال این طبعی و مستعد علم طبعی به منتهی کونه و احوال از قواعد طبعی فرخنده و بعد از آن
 کمزوری و به طبعی از ایشان علم طبعی که طبعی فرخنده را قواعد طبعی نیست البته این منتهی است
 حضرت خدا را در هر دوازده ذکر که در طبعی که به طبعی فرخنده این قواعد طبعی فرخنده را مجتمع
 در هر طبعی که به طبعی مستعد علم طبعی فرخنده را در ایران و در این قواعد و احوال و احوال
 و معیه از لطف عظیم حضرت که این است معنی حضرت و معنی که در این منتهی است بر معنی که
 معنی

مطلب (۱) هم اگر فرض کنیم که در این مدخله شخص غیر طبعی باشد آن از طرف
که تیر از کت از این طرف و در آن از آن طرف و این از آن طرف و آن از این طرف و
کتابت را بعد از آن که در این طرف و در آن از آن طرف و آن از این طرف و
فیه و در آن از آن طرف و در آن از آن طرف و آن از این طرف و آن از این طرف

۲ حال طبعی و جماعی، لایق ابرامی خورشید و هم از تفسیرش که اقتضای دریا از
و هم باین دریا و دریا و هم از تفسیرش که اقتضای دریا از

مطلب (ص) تغییر احوال و این هر قدر را که میسر شود، حرکت را، منع نمائید تا به تعبیر
اللّه نتواند از زمین جدا گردد و کندگی، از زمین دور، از خاکش متکثر نشود

[illegible]

مطلب (دو) بسیار از اوقات تغییر است تغییر در احوال و بطریق احوال و در
آنکه خواهی حالت میانه خواه در حالت است تغییر در احوال و معانی بعد از این
معانی بعضی تغییر در احوال و در حالت است و بعضی در معانی و در حالت است و
باید که این معانی و در حالت است و در معانی و در حالت است و در معانی و در حالت است
نیز از بعضی معانی که در احوال و در حالت است و در معانی و در حالت است و در معانی و در حالت است
بسیار در این معانی که در احوال و در حالت است و در معانی و در حالت است و در معانی و در حالت است
فرا تغییر که در احوال و در حالت است و در معانی و در حالت است و در معانی و در حالت است

۵ رَضِيعٌ مَطَابٌ مُنْرُطٌ بِسَبَابِ امْرَاضٍ وَانْخِرَافِ عُنُقِهِ

نصرت در باب فاضل و اشراف

[illegible]

1122

ولا اگر چنانچه مغلوب ازین امر اراده کرده باشد (درجه برنج) از بهای مضاعف مبادت بدین امر
رسانیده خواهد شد و در ضمن اینها هم سه وسعتی که در این امر در قریب امر ارض و کلب
بهای قسم ۱۰۰۰ نصف مبدل بر سرش

مطلب (هـ) باب مرجه ایجا میانه که بدن نام و سرعت مرز بین
کودانه تا سراسر فرد را داخلند و در مرجه و انچه مضربه و این نوع باب
منقسم شده اند به قسم اول باب مرجه خاصه حرام باب مرجه سریه حرام
سیم باب مرجه سریه امانیه باب مرجه خاصه ایجا میانه که همه اوقات
از خود را بیک نوع فی فی میانه چون حرارت ناز که بسبب احتراق است و در وقت
سبب انچه وقت هرگاه که بسبب خفق میانه و ضربه خارجه و اوویه الکله میانه
نباتیه و همه نباتات تغییرات معینه اند و در نتیجه باب مرجه خاصه مولک میانه
من معلوم است که باب مرجه بهیچ وجه دفع باب مسقطه اندازند زیرا که ایجا
مسقطه برزخ میانه بر دفع مرض بدن ایکنه است مرض حقیر کرده ایجا
مرجه سریه حیوانیه ایجا میانه در همه اوقات از خود را بیک نوع فی فی میانه
مشترک تمام و در نتیجه برین جنس مرجه را در فی فی میانه و این قسم باب
مرجه سریه حیوانیه نیز به قسم است قسم ایمنه از انسان و حیوان و مرض صحت
بدن صحیح رسد و او را در فی فی میانه و از این شخص است رسیده و از این نیز فی فی
الآخر نباتات و در آخر فی فی میانه و در این چهار و این قسم از این

باب قوه طبیعت از بیخ شوی ابله با عانت او دریه خسته رخ کرد
شده و از خسته برین و با آنکه نه حکایت قوه طبیعت و نه حکایت لودیه
خارج شو بکلیه بلکه نه چون مخرج که حار قسم دیگر آنکه ماده خضر از خرد
سالم بان نام رسیده است تا مریض کرد آنکه از آن بان و دیگر اثر خفیه
چون مخرج از مار و عقرب و طیله و ده و مسائل آنها

مطلب (۱۰۱) باب در مجرب سیریه ابرایه جمیع اتفاقا مستعد که مستعد است
اگر سیریه در موضع سنگ و صخره و در موضع که جمیع خلق و نیز از خفیه
اتفاقا اگر سیریه در موضع عرض دیگر در بطن دریه و ریح و بطن حرکت
مغزین مثل شکر که در بطن که در او بطن است و در او با هم رسانیده از آن
بطن حرکت کرده بطلد و کبر و در او بطن که بطن که در او در آن بطن
شود و نیز از آن باب بر وجه سیریه ابرایه سیریه است طبعی در بطن که بطن
در سیریه خضر از مریض ابله و خول ماده سیریه در ابله از مریض ابله که در او بطن

فصل در باب در بطن ابله

مطلب (۱۰۲) مراد از باب در بطن ابله بر تغییر خلق است که مزاج را از خفیه
خارج شود و نه از بطن که سیریه سیریه و مستعد و اقلیم که سیریه سیریه و
مطلب (۱۰۳) باب در بطن مستعد و اقلیم مستعد از بطن و حالت خلق
صنف و حرکات نفی

مطلب

مطلب (۱۰۴) درباره من با آنکه سیریه را مستعد لودیه است بر اثر خفیه
مستعد من مغزین مستعد است از برایتی و امراض خفیه ماده و خلق و خفیه
و امراض مستعد به آن سیریه و مستعد به بطلد که درین مخرج و نیز از خفیه
مستعد و از بطن که بطن و درین مخرج و نیز از بطن که بطن و درین مخرج
سیریه که در بطن مستعد است بر اثر سیریه و امراض که بطن و درین مخرج
و مستعد درین مخرج مستعد است و مستعد است و مستعد است و مستعد است
و امراض مستعد است بر اثر سیریه و امراض که بطن و درین مخرج

مطلب (۱۰۵) درباره مزاج با آنکه سیریه را مستعد لودیه است بر اثر خفیه
مستعد من مغزین مستعد است از برایتی و امراض خفیه ماده و خلق و خفیه
و امراض مستعد به آن سیریه و مستعد به بطلد که درین مخرج و نیز از خفیه
مستعد و از بطن که بطن و درین مخرج و نیز از بطن که بطن و درین مخرج
سیریه که در بطن مستعد است بر اثر سیریه و امراض که بطن و درین مخرج
و مستعد درین مخرج مستعد است و مستعد است و مستعد است و مستعد است
و امراض مستعد است بر اثر سیریه و امراض که بطن و درین مخرج

مطلب (۱۰۶) درباره حالت خفیه و بطن که در میان خلق از بطن ابله و سیریه
مستعد است با آنکه آنها در آن هم مستعد است و مستعد است و مستعد است
در بطن از بطن ابله و سیریه و در بطن که بطن و درین مخرج و نیز از خفیه
مستعد است و مستعد است و مستعد است و مستعد است و مستعد است
و امراض مستعد است بر اثر سیریه و امراض که بطن و درین مخرج
و مستعد درین مخرج مستعد است و مستعد است و مستعد است و مستعد است
و امراض مستعد است بر اثر سیریه و امراض که بطن و درین مخرج

۹ از تریخ و نیت بر وجهی که در صدر سینه سبب واده امر مختلفه
 و در بعضی موارد این جهت از صراحت اطباء فرنگی است و سبب از خواصه است
 و نیز که این خاصیت در دریا غرق گوشت و نبات یا نه یک از این است
 و هر چه صفت و دیگر در حق و دیگر بر نه که قصه الیه و دیگر است
 در این کتب نه و در اختلاف در مرض است و این صحت با کمال
 آنگاه که در طبع در این سبب از صراحت آید زیرا که اگر چه آنگاه که
 در این مرض نعلینه در این خاصیت مختلفه است مثلاً بعضی از این
 در طبع بعضی در این سبب است و در هر یک از اینها یک قسم مرض است
 و اینها در هر یک از اینها مختلفه است و دیگر خواهد بود در صدر سینه
 و دیگر سبب از تغییر است که در طبع از جهت این سبب و نه در
 یک جنس مرض است که در این حالت را در میان و یا طریقه نیت است
 خاصه که در این و این جهت است که در مرض فرد درجه وضع
 مختلفه بدون سبب خاصه و در طبع است و وضع خاصه یا در طبع یا در
 بعد از طبع یا نه است مثلاً در صدر سینه و در این و در این سینه
 که چون با اختلاف در درجه است و در این مختلفه طبع گفته اند و در ملک
 و یا طریقه است و این خاصیت بیشتر در این سبب است و در این سبب است
 عینه

مطلب (۲۳)

۱۰ مطلب (۲۲) درباره صنف وانه نیت مختلفه امراض
 مثلاً صنف مردان است و در امراض نیت و نفوس و اینها در
 صنف نیت است و در بعضی صنف نیت را است و در امراض عصبیه
 چهار عصبیه و وقت و بیشتر از صنف نیت است و در همه جهت اختلاف است
 تا در حال و نیت و نیت از امراض و نیت است که در حال و نیت
 و بعضی

مطلب (۲۳) درباره حرکات نیت نیت است و نیت که در
 در امراض و تغییر است نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 که از این نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 مطلب (۲۴) در باب مرجع و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 در امراض نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 مطلب (۲۵) در این نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

۱۳۰ و آنکه دو دیگر در این جهت بود و در هر دو نفر ضرب یک دفع برود تا بدو
خواهد گفت از هر یک یک باب بهیضه و درجه که در این دو باب هم ضرب شود
و از آن دو و چون این را از این ارضه صحت میانه بیک شخص که روزگار خود را
بفراغ عالم بگذرانند و در این باب بهیضه باز بگذرد و این ارضه که در این
بصر اوقات چیز در این عالم است که که شخص را بصر کردید و بنا بر این است
از این تقاضا می شود اول اینکه در هر ارضه همیشه خود را بیک دفع ظاهر نماید
و مختلف است از قرار مختلف بهاب و ترکیبات آنها شده اند و اوراق آنها را
حال آنکه همه از یک شجره اند و با اختلاف اند و بعضی در حالت غیر طبیعت باشد
هم نمیشود هر چه که آن ارضه یک نام شجره باشد و در یک شخص قرار گیرد و در هر
که هر روز در این جعبه بود و هر روز در این ارضه باشد و چون در هر روز
که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
در این ارضه علاج در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
نمودن کرد و هر یک علاج در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
در این ارضه است و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
سن و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود

۱۳۱ اراضی در ترکیبات این باب که خوانده اند نیست و در هر روز و در هر روز
بعد از آنکه در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
تا در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
تا در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
نمودن کرد و هر یک علاج در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
در این ارضه است و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
سن و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود و هر یک از خود

۲۵ حرکات و تغییرات وضع مرضی از هر نظر آنکه اینها را می توان به این ترتیب
تقسیم کرد که طبعی و غیر طبعی از اوقات در آنکه اینها را در خط
وضع و یا از هر نظر تحقیق حالت تحقیق را خواهد داد

مطلب (۱۵) در قیاسه مرضی تغییرات وضع در اینها از هر نظر آنکه
و چون که وضع و تغییرات وضع را در اینها از هر نظر آنکه
می باشد که در هر یک از اینها که در اینها از هر نظر آنکه
بهر نظر و در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
منصف و غیر منصف اینها را در اینها از هر نظر آنکه در اینها
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه

نقشه دوم در علامات اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه

مطلب (۱۶) در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
بهر نظر و در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه

فصل

۲۶ نفس آنکه اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه

مطلب (۱۷) در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه

مطلب (۱۸) در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه
از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه در اینها از هر نظر آنکه

فقره چهارم در علامات ابرو و خطه ابرو از تغییر احوال و غیبه
مطلب (۹۹) احوال و غیبه چون بر احوال بدن مستقره در وقت غیبت
حدوث غیبت و اینها تحت غیبت اغلب در وقت غیبت غیبت و غیبت و
غیبت از احوال و غیبت از احوال غیبت و غیبت از احوال و غیبت
که در احوال و غیبت از احوال و غیبت از احوال و غیبت از احوال و غیبت
که در احوال و غیبت از احوال و غیبت از احوال و غیبت از احوال و غیبت

[illegible]

چون بزرگواران جزا ندانند که گویند و در غیر این بود که در این اسم گفته اند و در
عوض اردو از راجا می دانند و در این بیان شده به بعد از آنکه در کتب استقصی
دعای که از آنجا استخراج کرده اند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
است برین نوع که در غیر از اوقات گفته اند و در این سخن مردم را انفعالی
این سخن انفعالی جواب داده اند و در غیر از اوقات دیگر در این نوع که
بدون آنکه هیچ کس خبر از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
علاوه بر آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
نه از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

مطلب (۲۷) مزاج نیز از اراضی است متصفه بتغیر و در این کتب لغت
مزاج را به دو قسم در میان گرفته اند یکی صفت و دیگری از جهت
میکردن و جوهر را که است و اولی که جوهر و جوهر را که است و دوم که جوهر
مزاج در میان اراضی مذکور است و اولی که جوهر و جوهر را که است و دوم که جوهر
جوهر را که است و اولی که جوهر و جوهر را که است و دوم که جوهر

عطب (۳۳) خطه بر سر نوزدهمها امر از حق معتبر شده چنانکه شما
باشم و حیا در اینها بر سر دجیا کردند و شما خبر شد در امر که با نهایت
خوارا که غلبه

فقره پنجم در علامات امراض صادره از قاعه و قاعه

مطلب (۵۴) حبه معده خواب آرام و طبعی شرط اول است که در حالت
نه غلبه متحرک و نه غلبه مستقیم و چون در اکثر امراض دماغ و حال حرکت است
از علامت امراض معده معطر خواب و دماغ معطر معطر و نه دماغ و نه دماغ

و معطر و نه معطر و نه

مطلب (۵۵) خواب آرام که در هنگام امراض صادره معطر معطر و نه معطر و نه
فقره نهم از جمله علامات حبه معده و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
را در حال خواب سکون و علامت معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
غلبه خواب است که در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
و نه است چنانکه در کتب از ادویه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
در کتب و در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
فقره دهم در معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
در خواب علامت معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه

مفترقه دال بر دلت مرضانه

مطلب (۵۶) فقره نهم از قاعه و حال معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
از علامات فقره نهم فقره نهم و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
انها معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه

بکلمه

حبه معده در قاعه که از علامات معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
که علامت معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
امراض معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
مست

فقره پنجم در علامات امراض معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه

و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه

فقره اول در علامات امراض صادره از قاعه و قاعه
مطلب (۵۷) و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
علام و شراب معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
کیموس معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه

مطلب (۵۸) علامت اول در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
در اکثر امراض معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
فقره ششم در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
فقره هفتم در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
فقره هشتم در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه
فقره نهم در قاعه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه معطر و نه

۳۹ علامت دل بجهت است که مرضی را بحدیث برود که درون
کف به او زیرا که از کمال مطلق کردیم که قوا بر بعضی ضایع نشود
بعضی آنکه در اول زمان در برین کف و دلیلی اثر البصیرت
و به بین در حین طاریت و دلیلی است برود و مانع و در اثر
خیر طایفه از جمله مقلد است که مانع است از رشد خزان زمان
حین در اول و اول دلیلی است بر اینکه لوقه و زردی شده و
دال است بر ضعف و در حین حیات و لویه در اثر
دفعه طایفه در حین زمان یعنی باین در وقت در
اول و اول علامت خلق است و چون مرضی را از کف کشته که
در اول و اول علامت برین قوا را که از حین طایفه که مانع
است

مطلب (ص ۷) علامت در بیان علامت حادثه از جمیع غده ایام
را از حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
یا از حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
برین قوا را که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
بهمین قوه غده ایام که از حین طایفه و این غده ایام از امراض

مطلب (ص ۷)

۴۰ مطلب (ص ۷) علامت در بیان علامت حادثه از جمیع غده ایام
در حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
کیون برود است برود البصیرت که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
نیز منوط نقصان حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
و مانع حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
یا از حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
که حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
مع کف البصیرت

مطلب (ص ۷) علامت در بیان علامت حادثه از جمیع غده ایام
خطه در بیان از امراض و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
نیت و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
در امراض و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض
و حین طایفه که از حین طایفه و این غده ایام از امراض

سریع نماید

مطلب (۸۳) لا تغییرات تقش نسبت بصورت او در حین عبور او
از میان اجزای مختلفه ریه را بطم استثنای هوا در اطم خروج او و غیر
هوا از طریق ریه که در وقت نهادن کشتی بعد از اطم و یا هم اطم معانی
را مع بصورت تقش داده می شود و این صورت مختلفه از قول و وضع
مختلفه صدای کشتی کشتی تقش تقش نام صورت خاص صدای کشتی
نسبت بصورت خاص از خواندن حرف کشتی در وقت حبابه ن زبان
که با تغییرات معرفت تغییر تقش و وجود در حال تغییر ظاهر کرد
در طرفین مقسم غش در قبضه قصر و در تمام لبها در غشز معانی است
در هر متغیر فقره تمام و نیم هر دو فاصله بین گفتن و چون این
صورت تقش در این مواضع صدای هر دو تغییر و در این امر غیر
مختلفه است چنانکه در تعریف امر غیر مرکب افزوده در کتاب تقشیه
بیان نمودیم در همین اجتماع تقش تقشیه دخول و خروج هوا تقشیه
هر دو به یک معانی می باشد و مانند خروج هوا واضح تر از دخول
است و چون در میان تقش نام را بجهه صدای اطم کشتی صدای
مسموع میگرد و نسبت بصورت تقش نام در یکجا جواب که صدای
از آن

وجه تقش در تقش این صورت است و این بدان جهت است که تقش
در صدای نام تقش در صدای مختلفه است و این تقش این صورت است
و واضح تر از آن در تقش این صورت و آن تقش که در تقش این صورت
تقسیم در حالت صحت در مواضع نه بوجه طبیعی و نه بوجه
و در تقش که تقش است تقش دال بر مرض خوانده بود و این
تقسیمات منوطه تقش باشد و تقش در صورت تقش
مطلب (۸۴) قلت صورت تقشیه در حیران تقشیه که در
قائضه حیران تقشیه در تقش در تقش در تقش که در تقش
ریه را تقش از دخول و تقش و تقش که در تقش در تقش
در تقش تقشیه ریه تقش و تقش در تقش از تقش
سریع و در تقش تقشیه منضبط گردد و چون تقش از تقش
کلیه تقش در تقش منضبط تقشیه تقشیه تقشیه تقشیه
انما تقش خوانده بود و تقش در تقش تقشیه تقشیه تقشیه
که تقش تقشیه تقشیه است و این تقشیه تقشیه تقشیه تقشیه
برای تقشیه تقشیه تقشیه تقشیه تقشیه تقشیه تقشیه
از او

۳۵ مطلب (۱۵) گشت صورت تقسیم ظاهر شود میگوید از میان
 نه در یک که نام است و هر دو را بر همه خود گرفته صورت تقسیم
 در آن ریه نام پیش از قاعده معین کرد و آنکه قطعه از ریه
 گفته، قطعه نام، نه اوچتر آن قطعه معلوم را بعد گیرد
 که در صورت صورت تقسیم در قطعه نام ریه نیز واضح تر خواهد گشت
 مطلب (۱۶) اصل صورت تقسیم عبارت است از اصرار مختلفه
 که با آن مختلفه میگویند نه چون صورت قصبه و صورت مغاره و صورت
 خمره و نیز در صورت اصرار تقسیم شش را میگویند و همچنین صورت
 و قلیان و در

مطلب (۱۷) چنانکه قبل از این در مطلب ۱۳ بیان نمودیم صورت
 تنفس قصبه و ریه طبیعی است در صورتیکه آنها را خود در طریق معین
 خشن و در قفسه قفس و در آنجا مییابد و در خود در جهت قفسه و ریه
 و نیز در قاعده، این گفتار و با قول در موضع دیگر بصورت آنها
 که در دال بر صورت غیر طبیعی ریه میباشد میبینیم (است که بول جم
 ریه با بولم آنکه اب و نیت در جوف خود با بولم قفسه را از اضعاف
 منصفه شود تنفس بجای ریه قفسه را، امره مد و شود و بعضی
 آن صورت بجای صورت قصبه بر خلاف قاعده طبع در بعضی قصبه

الان

بتمام میگردد

مطلب (۱۸) صورت غیر طبیعی دیگر که بعضی از اوقات در
 نهادهای معین با معده بر موضع صده متخلف میباشد عبارت از صورت
 مغاره است که این صورت متشبهه با ریه شخص متسع که همواره
 در حین استنشاق از جوف خود معین با معده خود بلند و در
 خروج هوا خالی شد آن میباشد که گسترده در کس شخص متسع از
 میان معین با معده در ده و در صورت در صده ریه و در
 منوط است بشش در شعبه قصبه و اغلب قصبه بوجه و در

را در جوف ریه

مطلب (۱۹) لا صورت خمره ثبته است بر شش خاص که علاوه
 بر انحنای تقعر در وقت حرف زدن در میان خمره ظاهر شود و این
 علامات بطور مریح میگویند که هر وقت قفسه خود را از مغاره که جدا
 او منقطع باشد

مطلب (۲۰) علاوه بر صورت تقسیم در شعبه ریه و در حفره
 بجهت ریه میگویند که این مواضع الهه از بطور طبیعی خود نموده است که از
 قاعده طبعی خارج باشد بعضی صورت دیگر ظاهر شوند که منوط اند به
 صورت خود و هر دو را مواضع خواه از جهت ضیق خود آنها

۴۹ مطلب (۹۵) خروج مغاره و جهات آیه در مغاره است بر وجهی که
 گفته در بیان لطایف و جهات در آن مغاره و جهات و جهات
 و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 مشهور است و از این جهت که در این مغاره و جهات و جهات و جهات
 از جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 مطلب (۹۶) لا تغییرات نفس سرده و آیه عینه چون در
 این مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 در وجه و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 ذاتی چون سرده و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 با ترشح و آیه و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 سرده و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 میگرد و از این جهت که در این مغاره و جهات و جهات و جهات
 بطریق که آلات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 عینه و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 معلوم می باشد چون سرده و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 در این جهت که در این مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات
 حرکت و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات

انکه

انکه از سرده و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات

مطلب (۹۷) لا تغییرات نفس نیت با خروج نفس و آیه
 جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 در مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 و از این جهت که در این مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات
 فطره در این مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 سرده و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 این و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 نیت و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 حالت از تغییرات نفس در این مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات
 عینه و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 اوست و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 بصورت و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات
 است در این مغاره و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات و جهات

۱۵ هم قهقهه المعرقه امراض اللات صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 آ در شان ان قهقهه در امراض صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 از قهقهه ان قهقهه قهقهه در درجه اول و در درجه اول و قهقهه
 چون چون و قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 و در چون و قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 سطح قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 بخند صدیه در قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 در میان امراض صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 علامات دال بر ردت خواهد بود بخند صدیه ان قهقهه ان قهقهه
 هم از جمله علامات صدیه است چون قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 مکن بهر بخند قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 و بسبب مرض مختلف است چنانکه قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 در آن آن است قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 بسبب است و در صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 است که خطوط در آن نمایان باشد و علامات صدیه ان قهقهه
 به صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه

ان

و در قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 دارنده علامات صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 با علامه صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 که همراه صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 باینه دانت که اطباء قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 تشخیص صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 علامه آب ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 خفیف وزن است و در فوق معلق مرده و در زیر که سنگین است
 به ته طرف نشین و علامه است صدیه ان قهقهه ان قهقهه
 نشین صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 سر فیه صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 و از این جهت خواهد بود صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 که به صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 صدیه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه
 مطلب (۹۱) که تغییرات تنفس نبض تفاوت با صدیه ان قهقهه
 از حرکت قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه ان قهقهه

۹ که با نفاده آنجا نبرد و با کفر افرست نیست که چه گفته در
 فوق جمع شود که اندام و جوهر و در هر صفت و ال بر یکدیگر نیست
 هر چند و جوهر و ال بر جوهر و ال
 مطلب (۱۰۸) نفس از اجزای راجیه است فلاسفه میگویند از اجزای راجیه
 هم از آنکه سرسری و صفا و بلور و شری و دم و باک و مع و غیره که چون در کثرت
 هست تغییر و فلک در مشیت و نفس از اجزای راجیه است که هر کس در مشیت
 از اثر و ال بر ال چون نفوذ است هم از آنکه سرسری که در این اوقات از
 آنها بر ال از عکس است خاصه معین میگردند مشیت و ال و مشیت و ال
 صفا و بلور و طبع و جوهر و در هر صفت و ال و نفس از اجزای راجیه است که
 طبع در صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 صفا و بلور و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 حقیقته این نفس که صفا و حقیقت و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 صفا و بلور و معرفت مراد از نفس و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 و جهت ترشح صفا و حقیقت و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 و جهت تغییر و صفا و بلور و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 بهیچ که در یک بود از آنکه در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 بود از هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته

و باقی

و نتیجه صفت نفس از اجزای راجیه است همچنان است در باره هر دو
 شری که بر نفس از اجزای راجیه است در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 جسم و نفس و صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 حقیقت و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 عروق و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 حقیقت و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 آنچه در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 که در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 بسیار از اجزای راجیه است و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 امر و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 عمدت یافته که در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 حرکات و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 مطلب (۱۰۹) جهت و صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 قلبی که از اجزای راجیه است و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 بلند میباشند و یا تغییرات نفس را در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 مطلب (۱۱۰) حرکات و در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته
 در هر صفت و ال و خواسته بجهت آنکه که طبع و صفا و ال و خواسته

[illegible]

صاحب عظیمه خواهد بود مشدود در هنگام حرکت نه به قریب نفس و لکیر بسیار
 در هیچ بود و لکیر بشه را که بود در اقلب و صغر غیر طبع خود قدر و اگر
 اینهم حرکت نه به قریب صغر و حرکت نفس در آن صغر لکیر که که طرازا
 صغیر و نام آن دلیر و غلط جمع صغیر و قلب خواهد بود اجتماع طریقت
 در جوف غش و غش در قریب جفت معین بود و حرکت قلب لکیر و اگر
 هم معین باشد مکان آن حرکت مختلف خواهد بود و اگر اختلاف وضع
 در نفس و لکیر حرکت قلب در معین تغییر وضع و در نفس هیچ تغییر مکان
 نخواهد یافت مگر آنکه اصل غیر طبع میان قلب و غش و اگر او را
 بود اندک مختلف بود به جفت کوه که قلب از آن را تغییر مکان یافته
 حرکت قلب در معین طبعی در کوه و در آنجا بسیار صغیر و حرکت قلب
 از معین آن در از نظریه و عینه بسیار در حرکت غیر طبعی در حرکت
 از حرکت خاص نفس چنانکه منجمه در مطلب ۱۴۱ نه گوید است
 مطلب (۱۱۳) ۱۱، مدخله اصوات قلب چنانکه در مطلب ۱۳۱ بیان
 نیم اصوات طبعی قلب بر نوع آن از صورت اول که هم صورت تغییر یافته
 هم و طولا ذات و مقابله و صادر و انقباض و بطن و جفت نفس در آن
 عظیمه برشته و در صورت است در این وضع چهار و نیم در حرکت لکیر
 و قریب لکیر به لکیر از مکان نو که قلب و صدق و آن که هم صورت
 لکیر است

۹۸
 عظیمه که نه روغن و قلب الدام و مقصد صورت است و واضح
 بر است در فون ضلع نیم و در صورت است نو که بیان و لکیر از نام
 اصوات اول و در آن صورت است بر اثر غیر طبع صورت طبعی در
 تغییر اصوات قلب هر یک، نقرا ده سهر و است و قریب نفس
 طرازا و در آن صورت واضح ترانه در آنجا صغر از این که صغر در وقت
 خوابیدن نسبت لکیر که میگرد و در نیم صغر نام این صورت است
 در حرکت قلب تمام غیره در و در آنجا صغر و حرکت در آنجا
 صورت نه گوید در تمام صغر و معین میگرد و نه نیم از تمام و هم از صغیر
 و هر یک از صغر و حرکت است صورت در اوقات صغیر است
 نیز جفت عظم هر یک که از آنجا بود و در وقت قدم ریه و در ریه
 صورت قلب در واضح غصیه و از خود قلب معین و کوه و در ریه
 است، نقرا ده مقصد به صورت قلب بسیار واضح در حرکت انجم
 صغر معین میگرد و در تمام و هم از صغیر و لکیر در صورت است
 صغر واضح ترانه عینه طبعی خواهد بود اقوال اطباء و معین
 معر و نه در باره مطلب این صورت صغر قلب بسیار مختلف است و
 تعریف آن اقوال مختلفه در اینجا جفت تطویر کلام است و صغر
 چنانکه مطلب در کتاب بر این حکم معین است و آن قال و کثر طرازا

مطلب (۱۱۳) اصوات قلب نسبت بوقه و ضعف مختلف از حیث
صوت قریب یا از اوقات بغیر از قریب در هنگام طیش او
هم از صاحب قلب دم از آنها می جاوره مجموع قوی و در هنگام طیش
غیر طبع قلب با رفت جدا از صوت قلب نیز قوی و از ضعیف او
ضعیف می باشد و بکسر از اوقات اصوات لغیر ضعیف قوی
که تمام آنها بصورت خواه قوی یا نه هم در او در ضعف می باشد
در ضعف لغیر قلب و در هنگام طیش بعد از آن دم به در
وقت اجتماع دم در قلب در دست ایستاده و در از دماغ
تنظیم قلب در این حالت اخیر علاوه بر ضعف بعد صوت قلب
او نیز بسیار می باشد

مطلب (۱۱۴) در هنگام طیش قلب در از حرکت ضعیف صورت
صوت اسلک قلب هر یک، نفاده به یک شخص از در صد است
بغیر خصوص طراز صد است اما کثیر کسر الدوام می باشد
مطلب (۱۱۵) علاوه بر اخذ قوت اصوات طبع قلب بغیر از اصوات
غیر طبیعی در هنگام طیش در جوی قلب در خارج قلب بعد از آن
مطلب (۱۱۶) اصوات غیر طبیعی در جوی قلب با محققه

گویند از قوت بسیار است، اصوات خارجی صد است و سیم و صد
از صد نیز از صد است و در این باب معروف اند
در چند از این اصوات غیر طبیعی اکثر اوقات و در بعضی اوقات
قلبی و در بعضی اوقات هم بدون مرض مخصوص آن است و بعضی
قلبی هم این اصوات بطور رسیده

مطلب (۱۱۷) اصوات غیر طبیعی در خارج قلب عبارتند از
اصوات که غیر از صد است که در سطح از سطح و خارج قلب در حین
او و این صد است که در حین طبع درون صد است و در
هنگام طیش از این صد است که صد است و صد است و صد است
در حین طیش و در حین طیش و در حین طیش و در حین طیش
و صد است و صد است و صد است و صد است و صد است
در این طبع و صد است و صد است و صد است و صد است

مطلب (۱۱۸) تغییر طبع در هنگام طیش و صد است و صد است
بغیر از این نوع است که طبع به از در جوی غیر طبع و صد است
تا هر که چون به تجربه رسیده که در طبع به صد است
نفس به بر نفس است که کما فی الاما به صد است و صد است
این تغییرات نفس به طبع به صد است و صد است و صد است

۲۱ بکالت باقی رجم خواهد نمود جهت نمودن قرعات نفس که بکالت کافی
 میباشد و اما جهت درک صبح قیامات او بهتر از نوع نیست که بر هر حال
 بر صبح بر آن که الله تعالی فرموده و اما در مختلف حرکات نفس
 معین شود و فیکه مختصر از این میفایم باینکه از قوه انقباضیه بهتر مختصر
 کرد و در اطفال صغیره چون مدخله نفس در بعضی از صورته و انقباض
 بهتر است که طبعی ضربان قلب را مدخله نماید

مطلب (۱۲۰) سرعت نفس از جمیع حالات او سست تر و واضح میگردد
 و این سرعت نفس را فی نفس انقباض قلب است و هرگز کمتر از دو نبض که
 نموده که کمتر از دو در هر ضربان از هر مرتبه در دم و الله به بطون قلب بهتر تعلیم
 که بر بقرام که در صحن حرکت است اثر نفعی از هر یک ضربان قلب در موقوف
 در ضربان از این نمیشود و در هر ضربان از این ضربان قلب منقبض نموده و این
 نیست در بعضی دیگر که او را بر ضربان مانع از عبور در است و در هر صورت
 نفس غیر معین خواهد بود در میان ضربان قلب بطور ضعیف است که
 حرکت نفس غیر معین خواهد بود و اما از این جهت اتفاقات در تپه نفس عمیق
 سرعت انقباض قلب را معین نماید

مطلب (۱۲۱) سوختن نفس در مقام سوختن مختلف اند از قوت
 و ضعف مزاج و وضع بدن و وقت روز و خواب و حرکت بدن و قوه حرکات

نفس

۲۲ نفسیه و از قوت حرارت و لطافت هوا و قوه مزاج نفس
 مطلب (۱۲۲) درباره مختلفه نفس نسبت بدن و اطفال صغیر
 الولاده و در اطفال لیکه از عمرشان شش ماهه گذشته نفس بطور مختلف است
 که قاعده جمیع در میان باینکه کمال مختصر کرده و هر یک در تقسیم اطفال نفس
 بهیچ وجه نه تیزان نفس و نه تیزان سوختن است و اما از هر جهت
 نفس نه را بقتل میگردانند و این است در میان اطفال و در میان
 عمر جنه ان مختلف دیگر نماید و نفس مردان در سن کامل و در اول
 بهان سن سه اول بیشتر از هر جهت است

مطلب (۱۲۳) مختلفه نفس نسبت به صفت آسمان هفت برنج است و اما
 هر چه قوه نفس در آن آسمان بیشتر از هر جهت و قوه بیشتر از مردان است
 مطلب (۱۲۴) مختلفه نفس نسبت به مزاج جنه ان که مختصر کرده
 اگر چه اطفال تا برینه که سرعت نفس آنها در هر مزاج و در میان عصبانی
 مزاج پس از سرعت نفس آنها در هر مزاج و صفات مزاج است
 مطلب (۱۲۵) مختلفه نفس نسبت به وضع بدن و اما در حال سوختن
 نفس مختلف است از قرار یک مختصر لیکه و یا نه شده و یا خوابیده و یا در هر
 بدن ۲۵ نفس در صحن لیکه ۷۹ در کوبن ۲۵ نفس در صحن
 نشستن ۷۰ نفس در کوبن ۲۵ نفس در صحن خوابیده و یا در

۷۳ زنا بهای من درین ایستاد ۹۱ بود در حال زن درین نسبت بود
در حال زن نفس درین خوابیدن ۸۰ بود و این اختلاف در حرکت
در زن اغلب بیشتر است تا مرد و درین کام بیشتر در طغیوت و در
صبح کم از شب است

مطلب (۱۲۶) در آنجا صراحت بر حرکت نفس در صبح من از حرکت
وقت خواب است و در وقت او وقت است از صبح الی شب و در وقت
نحوه و تجربیات مخصوصه در این باب معلوم گشته که در وقت نفس که در وقت
خواب در صبح ظهر که بیشتر بود و دوام تربیت تا حرکت نفس که کمتر از
خواب در حال غذا در عصر بعد از صبح و در وقت حال غذا در شب و در
تغییر در حرکت نفس بعد از غذا

مطلب (۱۲۷) اختلاف نفس نسبت به خواب و حرکت نفس در صبح و خواب
از ده الی پانزده کثیر مکرر در وقت بیدار و خواب و حرکت او مغزیه
مطلب (۱۲۸) اختلاف نفس نسبت به حرکت به سبب حرارت و حرکت
عضله و حرکت بر حرکت نفس نبض است که به از من زود خانه حرکت
نفس به مقدار قاعده مثله اول چنانچه دیده شده است و لا حول و لا قوة
عضله که افراط به و جوش خشک شود که در نفس من در حال بدن ضعیف
نحوه و حرکات از قاعده مثله اول نقصان که مرایه حرکت و ادایه

مکرر در

مکرر در سبب و کما لکنه من نفس را سبب غلبه بر حرکت نیم در باره نفس در ۷۴
طیایر و نفن و دلائل که خود را در آینه و نفس برادر دیگر را گرفته
تجربیه و قصه و کماست غلبه

مطلب (۱۲۹) اختلاف نفس نسبت به غذا به این که اندک یا بسیار است
نفس قلندر اندک و افراط به مرایه مکرر و لا بر سهوا و لغت و حرکت
بر حرکت که سبب دهنه و چنان مکررات خواهد نفس مکرر و خواهد غیر مکرر مرایه
بود و اگر سهوا و در وقت نفس را قلندر غلبه

مطلب (۱۳۰) اختلاف نفس نسبت به حرکت نفس به از حرارت
جنسیت از حرکات نفس به است به غیر که حرکات نفس به حرکه
چون خوشی و دلچسپی و غیره را سبب گفته و حرکات نفس به منصفه
چون ترس و اوج غلبه غلبه و از این جهت است که باید طبع به از این
بر نفس و در هر دو ملاحظه نفس او که نفس بر نفس کمال یافتن
جهت نماید چنانکه در مطلب ۱۱۹ ذکر کردیم

مطلب (۱۳۱) اختلاف نفس نسبت به حرارت خود در هر دو کرم
در هر دو کرم نفس به از حرکات به مقدار حرکت مثله اول که

مطلب (۱۳۲) اختلاف نفس نسبت به عطش و مرایه از امتحانات

۷۵ سیاهان که بر کمرها رسیده اند معلوم گویند که نفی در باطن است
کما هم میرساند و مختصر سیاه که در نفی قصبه دهانه نفی او وقت ظهر
روز در ۲ در ۲ هفتاد و هشتاد و نه مرتبه میزدند و در دیگر وقت ظهر در ۲
تیر خنجان که نصفه و یک نیمه بود

مطلب (۱۳۳) بخندن نفی بوقت بقره مزاج چون ضعیف جزیه در
خبر مریض بخور غرض نفی نقصان و به و لا در ضعیف زوال قور و در ضعیف
مرکب و همچون و ثوران نفی سرعت هم میرساند
مطلب (۱۳۴) بر باد مده اوله سرعت نفی در بیمار صافه حرکت
صند است و حرکت به اوله و اندک تیر حیرانی و تیر به حاره و به ضعیف و نه
حوادث مراد لطافت هوا و ضعیف زوال قور و در خواب و غفلت حرکت
دم و حرکات نفی تیر محو که

مطلب (۱۳۵) آب بر مده اوله بطور نفی خواب و خستگی
و جالی و در حرکات نفی تیر مصنف و ضعیف جزیه در دل و ضعیف
استقلال به وقت از خارج یا از داخل و افرا و به لسان است
ایستاد که را به نشستن و حالت نشستن را بگنایید

مطلب (۱۳۶) مملوده به مملکات مملکت از سرعت و بطور نفی مملکت
و دیگر را به مملکت و از مریض جمع باید دانست که نفی در حال مریض

۷۶ عود منظم و غرض محتسب و قافیه است و در مریض نفی را بکشتن و غرض
مقاومت را بکشتن و غرض و لا نفی است که مریض اطفال ضعیف است
و مریض او به مریض نفی اطفال در مزاج محتسب و صلب و مریض است و
نفی مریض اطفال بطور نفی و در مریض نفی اطفال صلب است بهر حال
از بهت و صفا صلب است بهر حال

مطلب (۱۳۷) مده نفی اطفال سالم و در مریض منظم و محتسب
مطلب (۱۳۸) در مریض اطفال منظم و محتسب و مریض اطفال
از مریض مده و محتسب و در مریض اطفال و محتسب و مریض اطفال
فصلیه و نه و لا و نه و مریض اطفال که مریض اطفال و محتسب و مریض اطفال
در مریض مده و محتسب و مریض اطفال از مریض اطفال که مریض اطفال و محتسب و مریض اطفال

مطلب (۱۳۹) بهر جهت سرعت بطور نفی از مملکت مملکت و مریض مملکت
و لا نه نفی است که را از مملکت مملکت و مریض مملکت از مریض مملکت
وضع مطلب و مریض مملکت و مریض مملکت و مریض مملکت و مریض مملکت
که از مملکت از مریض مملکت و مریض مملکت و مریض مملکت و مریض مملکت
و محتسب و مریض مملکت و مریض مملکت و مریض مملکت و مریض مملکت

مطلب (۱۴۰) حالتها نفی متعلق به مریض و مریض مملکت از اول از

۷۷ از قرار اعدا و قرات قلب و نیت و منها نفس سریع است بطریق اول
 نظام انقباض و تفسیر که نفس یمنظم و غیر منظم و انقباض و انقباض
 این نفس غیر منظم نفس قناب است که نفس غیر منظم نظیر که بهتلاف
 قرات در موضع غیر منظم بعکس نفس قناب که بهتلاف قرات
 بزرگه غیر منظم میاید از قرار اعدا و قرات در هر انقباض نفس
 حویض است و این منظم و چون متاخر در هر انقباض مساوی منظم را
 مستقر خوانند و چون غیر مساوی در بعضی از غیر مستقر گویند و از قرار
 طهرت هر یک از قرات قلب نفس بطریق اول و سریع است
 مطلب (۱۰۰) اختلاف نفس نیت بمقتا و است الیه و عروق
 عظیمه نده و است مقتا و است الیه و نفس چنان تغییر است که نفس
 به غیر که در وقت اول و قوت است و بعد از آن در نفس صلب است بطریق
 نفی از نیت و در هر یک وقت است و نفس این فرق برشته نیت
 است و چون است و بعد از آن در هر یک وقت است و نفس چنان تغییر
 او را هم بطریق اول
 مطلب (۱۰۱) اختلاف نیت مذکور و نفس بسیار به نیت هر یک نفر
 نظیر و منها نیت بلکه با نواح مختلفه ترکیب شده و الی بر غیر منظم و نکته
 توضیح این مطلب چنانچه در آن بعضیها مرکب را در دنیا مذکور سازیم
 علی

۷۸ نفس سریع و حویض و این مرکب است از سرعت حرکت قلب و از خروج
 کدام در هر انقباض و از عدم استرجاع به از سران و این نفس به اول
 است و در هر اول انقباض از سران و این نفس به اول
 و در هر حق و حمره و در هر اول و است الیه نفس سریع و حویض صلب
 مرکب است از سرعت حرکت قلب و از خروج متاخر که در هر انقباض
 او را از کمال قوت استرجاع سران و این نفس به اول و در هر یک وقت که نفس
 نیت به نیت نفس جزئی سریع و حویض مرکب است از سرعت حرکت
 قلب و از خروج متاخر که در هر انقباض او را در هر یک وقت که نفس
 مرکب است از نفس سریع و حویض صلب و متاخر مرکب است از سرعت
 و در هر قلب و از خروج متاخر که در هر انقباض قلب و از نیت قوت
 استرجاع سران و این نفس به اول و در هر یک وقت که نفس سریع و حویض صلب
 و حویض مرکب است از سرعت حرکت قلب و از خروج متاخر که در هر
 انقباض او را از نیت استرجاع سران و در هر یک وقت که نفس سریع و حویض صلب
 سران و این عظیمه و این نفس به اول و در هر یک وقت که نفس سریع و حویض صلب
 مانع از هر یک نفس سریع و حویض و متاخر مرکب است از سرعت حرکت
 قلب و قرات انقباض و خروج متاخر و حویض از در هر انقباض و این
 نفس در هر یک وقت که نفس به اول است بر این است و در هر یک وقت

کودت و غیرت و عار و آبرو

171.

مطلب (۱۴۶) تغییرات قلت و کثرت حرارت بر حسب اقسام مختلفه

است چنانکه در آنست که در تمام کلمات سه اول امراض درمیه است و چون
ضمیم اینجور است که همه اینها در اول بر کلمات است در او امراض که

۸۷ و کلاسه بر اینکه اندک آن مخصوص بر خاص باشد است یعنی تم که در نزد
 آید بر اثر شرب، غلبه و بر اثر قنار شرب عرق و در اثر شرب شنبلیله
 و در حین امر ارض خمر، دال بر ضعف و به مزاج و تغییر طبیعت است
 و بنا بر این در جوهر ارض که خاصه در منکح امر ارض نرسیده بود
 امر ارض حکم بر ارض می باشد خاصه در صورتیکه در منکح بر آید و در منکح
 آنها، نه در عرض غلبه دال بر قرب موت و در منکح انحطاط دال
 بر عفو و کس خواهد بود در منکح اودام و مخصوص در منکح اودام
 دماغ و قاع ابد که چون بعد از اوقات نورست بر اثر نورست
 مخصوص است و نورست را اول اول نورست که در صبح خارج شود
 و طبع است پس از اتمام آن نه به نورست و غلبه که پس از غلبه است
 و در منکح نورست دال بر جوهر ارض در غلبه است و در منکح
 تیره که کافیه و طبع ارض را از راز نورست غلبه دال بر ضعف و نورست
 که طبعه صفوات و در منکح تم مخصوص است، به طبع ارض و نورست
 صبر صبر کند که بر اثر نورست و نورست نه نورست به نورست طبعه ارض
 که از راز نورست خارج می شود و در منکح تیره و نورست در منکح
 به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 و راز نورست و در منکح ارض در منکح نورست و در منکح نورست

و کلاسه

۸۸ و کلاسه دال بر نه در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 راسا شنبلیله، بر قنار شنبلیله از وجه دیگر و در منکح دال بر جوهر ارض
 است که قنار شنبلیله در منکح نورست و در منکح نورست به طبعه ارض
 جوهر نورست خاص که چون در منکح نورست در منکح نورست
 قنار شنبلیله است که نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 بعد از منکح دال بر نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 جوهر نورست در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 و به از ده ارض نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 می شود و در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 خارج می شود و در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض
 و در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 از منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 مخصوص به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 و در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست
 و در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست به طبعه ارض در منکح نورست

[illegible]

مطلب (۱۵) لا تغییرات در وجه ظاهر نیست نه در رابط نظر
رابطه اخص است که رابط نظر نهفته است نه مخصوص تغییرات و غیره
نفسه جمله خبر ذات است و وضع یا تحقق آن جمله نه الی و از آنکه آن
وضع است در اینجا وقت و در وقت تحریر جمله خواه از جهت شیخ آن
از جهت اجتماع در آن رابط است خواه از جهت جمله خبر خود که تغییرات
جمله دیده شود از آنکه در وقت و در محل و در زمان تغییرات نیست نه در
حیات و در هنگام احوال و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
استقامت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
رابطه اخص است که تغییرات خاصه است نه کلیه و از آنکه آن
صورت است نه در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
معنی و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
اخص است که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
تبعی و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
از در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بر وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

[illegible]

۹۴
درست حرارت صورت است که کبیرا محض صورت است آنرا محقق از این است
از اجزای ممکنه را و نیز خود غلبه در میان اودام سه یعنی و در آن
ارز و در آنکه حرارت صورت است که در آنکه خاصیت این بر صورت است
در جمله کبیرا اطراف جسم و خواص که در آنکه اودام است تمام در میان
طبیعت خاصه و این حالت خاصه نیز است در آنکه خاص که در آنکه
بجلی که از کبیرا در میان و در آنکه از جمله غیر تنوع کلمات است
کبیرا نیز مواضع بدن در میان امر اضرب و در تنزل سه حرارت است
سر و نه در قش و نکته و در میان اودام سه به آلات صلی
در تنوع و در آنکه در و در و در آنکه در و در آنکه در
سه است که کبیرا نیز مواضع در میان و در میان و در میان
و در و در آنکه در میان کلمات خاص آنرا است و در میان و در میان
در و در آنکه در میان و در میان و در میان و در میان
که و در آنکه در میان و در میان و در میان و در میان
و در و در آنکه در میان و در میان و در میان و در میان
نصفه و در آنکه در میان و در میان و در میان و در میان
بجلی که در و در آنکه در میان و در میان و در میان و در میان
آلات لطیفه و در میان و در میان و در میان و در میان

مطلب (ده) نظر از تغییرات در تغییرات جمیع حلاله و
بهر این حلاله معروف و مقصود اند در کتاب بنیه الادمی مذکور است
و این عملها اغلب از آن حالتها خارج حلاله را غیر حلاله و غیر
عوض نه برضی و آنکه بعضی فاسد و به این حرکات در تمام بدن است
بر این حلاله و غیر حلاله است از آنکه با صغیر و در بنیه یکدیگر که یک
بدن فقط در وسط که حالت میگرداند از آنست که به غیر حلاله
از حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
که در این کلمات صغیر و در بنیه بسیار از امراض است که در این
و برضی نه به این حلاله و مقصود در کتاب بنیه مذکور است و در حلاله
که در این حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
مذکور است و غیر از این که در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
اینها اگر در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
صدور است و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله
مختلف و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله و در حلاله و غیر حلاله

30

مطلب (۱۵۹) لا تغییر در حجم و جوار از تغییر در خصوصیات
که با هر محققه ای که بدیده اند تقریباً همه لطیف است و غلیظ
و حجم و قطر از آنکه بدیان هر یک از این حالت را هم جزو تقصیع بیان کنیم
از حالت خاصه جله با غلیظ و حجم غیر متداول که اطباء فرست اینهاست
جمله در غایت نکته شباهت با دوس از کندن بواسطه بر آنکه جله
در آن قیما بخاک و تغییر خاصه جله است که بطور دراز یا از خود تقصیع
شده و قریب یا از اثر فرورفت در اشخاص ضعیف المزاج و دانا که در
حالت نقامت از اشخاص ضعیف است و در وجه بعثت بعضی از اشخاص در
وقتیکه تقریباً بی غلیظه و حجم بدیده میگردند و جله در غایت دراز
است و کله از جوار با غلیظه و اگر کله طام میرسد و غلیظه موضع نورانی
حوادث میرزد و در صورتیکه جله غیر همراه جوب بر جوبست و جله در دراز
و غلیظه است و جله لطیف تر بدیده شود و کله لطیف المزاج
و در اینصورت و در مسقیم نیز بخاک و در صورتیکه جله غلیظ و میرسد
قره مزاج و کله جوب بکار و با ضرب است و جله حجم و جرات از
جمله است که حجم کثیر است و کله از دایمیه موضع و کله حله

۹۷ دیوانہ لوی القنیہ دیوانہ تغیر

[illegible][illegible]

1943

مطلب (۱۶۲) ظاهر حج علیه بواسطه حقه الم و در تمام دار است
اول حقه مایه و با رجعت یا بکانت حرات طبع و بطریق
و متواتر بقصه طبع و قلب در رجعت غایب و غیر در مکتب
قلب یارید و در مکتب خشن بواسطه انحراف عصبه با هم مکرر و در مکتب
ضیق آورده و در وقت بی رغبتی در آنها و خشم و در مکتب
و در مکتب و در مکتب و در مکتب و در مکتب و در مکتب
الیه انچه بهتر از مکتب است

[illegible]

۱-۳۱ مختلف بن مشرطن چون بر فراز اوقات تصغیر و جمع کرد و چون در وقت
و با در اید و بی و بر فراز اوقات و دیگر هم تعادل باشد و هم اصحاب و در صف
یوم کینه و امراض ارم و باطله جماع بخور چون در سقا طبع و باطله طام
نیت و چون صفات مشرط و طفر
مطلب (۹۶) علاوه بر تغییرات حقیقی و غیر ضعیف در سقا ارم
صفت نیز در این امراض تغییر حاصل می نماید که از صفت بر او نشانه
برسانند و این صفات تغییر در وقت و در روز و شب و در اوقات و در طام
که ناگهان در این صفت که در این صفت نیز از این صفت در این صفت
در امراض و در این صفت در امراض و در این صفت در امراض و در این صفت
صفت و در طام و در نشانه

د. ۱۰۰

[illegible]

مطلب (۱۳۵۸) باینکه قرار مرغی عیبت از نظر روز مملات و تنزیه
تنزل آنها بقیمت قرار مرغی مقصد و منفصل بنفع این آنها
من مقصد و فایده

مطلب (دعا) لا قر و مقدر در اراضی حیات (از حضرت که الدعاء)
بیک فرغ و در این افضل رفا رفیقا نه اگر چه بجز در حضرت
هر دو نه بطوریکه نکلیت او با لمره خاف و نه در رفته تا بپوشیده
و این فرار را رفا رفیقا محرمه مطبقه و البته دانست آنهاست

۱۰۵ مطلب (ع ۱۲) لا قرار مقصد در اراضی عبارت از زمین است که
 اوزار و قاضی در زمین است که در دو طرف از انقضای آن زمان عملیات
 یا مقصد حالت صورت ظاهر و صریح و غیره است و مقصد اراضی
 در باره اراضی سه عملیات سابقه از زمان قرار گرفتن زمین در زمین
 زمان بدل صورت ظاهر و در هر یک از حالت و حالت عملیات را به هم فایده
 وقوع را فایده و حالت مقصد را هم فایده گویند و چون که زمان که باب
 فایده و غیره است و این که باب و هم که باب است و مقصد و فایده
 و چون در مقصد فایده که در صریح عمل این سه است در حال مقصد
 موجود است فایده است علم حرکت و حالت حرکت را بطور فایده فایده
 است و در زمین نیز حرکت فایده بدل و غیره و حرکت فایده و حرکت
 حالت فایده مقصد مقصد است در فایده و در فایده از اراضی مقصد
 در فایده فایده مقصد و در فایده مقصد فایده فایده فایده فایده
 با تمام اراضی و فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 که فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 و مقصد فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 عرق فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده

که از اراضی مقصد فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 اوزار و قاضی در زمین است که در دو طرف از انقضای آن زمان عملیات
 یا مقصد حالت صورت ظاهر و صریح و غیره است و مقصد اراضی
 در باره اراضی سه عملیات سابقه از زمان قرار گرفتن زمین در زمین
 زمان بدل صورت ظاهر و در هر یک از حالت و حالت عملیات را به هم فایده
 وقوع را فایده و حالت مقصد را هم فایده گویند و چون که زمان که باب
 فایده و غیره است و این که باب و هم که باب است و مقصد و فایده
 و چون در مقصد فایده که در صریح عمل این سه است در حال مقصد
 موجود است فایده است علم حرکت و حالت حرکت را بطور فایده فایده
 است و در زمین نیز حرکت فایده بدل و غیره و حرکت فایده و حرکت
 حالت فایده مقصد مقصد است در فایده و در فایده از اراضی مقصد
 در فایده فایده مقصد و در فایده مقصد فایده فایده فایده فایده
 با تمام اراضی و فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 که فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 و مقصد فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 عرق فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده
 فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده فایده

فقه ادم در میان درجیات امر آخر

فقیر اسم دریاں دوام اسرار

۱۵۱

[illegible]

مطلب (۱۷۱) چنانچه در باب ضربیه مختلف الدوام از پیشین ۱۰۸
صدمه جمیع درجات که عبارت از دوام ضربیه مختلفه
و لا عمده اند آنست که تغییرات حالت و امر ضراطل از
از قمر که باب به طوله و عرض و زمانه و از قمر که
مراج و از قمر که در این حفظ صحیح باشد
قصیرتر از هر چه در این قمر که در این قمر که در این قمر که
قمر و در این قمر که در این قمر که در این قمر که

۱۰۹ نرسد برشته در صورتی که حالت از مال بده طلاق برقرار می باشد

مطلب (۱۰۸) در خصوص طلاق و طلاق بر اثر زنی

فصل ششم در استنادهای مرض

مطلب (۱۰۷) به گفته هر مرضی و لاغری و غیره و یا بصورت دیگر

و یا قهراً و یا به سبب ازین جهت است که در صورتی که در وقت مرضی و یا

علاوه بر این که در وقت مرضی و یا غیره و یا در وقت دیگر و غیره و یا در وقت

حالت مرضی و یا در وقت مرضی و یا در وقت مرضی و یا در وقت مرضی و یا در وقت

مرضی و یا در وقت مرضی و یا در وقت مرضی و یا در وقت مرضی و یا در وقت

مطلب (۱۰۶) لا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

بما لم یطهر و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

مطلب (۱۰۵) لا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

مرضی که خود را طاهر می خواند و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

مباح و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

بما لم یطهر و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

حقیقت مرضی و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت

حیات که در وقت مرضی و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

این ترشحات و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت و یا رجعت

21

بسیار است و با کمال معرفت تر و تمیز است و احتمالاً هم تر و کمزور
نموده و اگر چه این جمله دال بر جهل است و لا حقیقت این امر باشد که
طرز بد را را ارضای روحیات است بهی طار که طرز فاضلانه تمیز و
رقه رقه عصبیه و طرز فاضلانه کثرت است و طرز فاضلانه رقه رقه

في الحقيقة راجع الى روبرت

مطلب (۱۹۰) پنج جمع اهل وحدت طبع جمیع نوع متعلق
نوعی سه دوه متحرکه که مبدء احیات برشته انجم جمیع امر بر
متعلق تغییرات غیر طبیعی دوه انه فواء این تغییرات سرشته زکات
دوه احیات فواء بقوت دوه احیات فواء تغییرات مخصوصه دوه سی بر
امر ضرر حقیقه از ۲ قسم مشتمل بر اولی امر اف متعلقه زکات و ثانی
متعلقه بقوت و امر اف متعلقه تغییرات مخصوصه اجزاء صلبه و مایع
و اگر بحث کنه که چه میگوید درباره که عظم و خرد و مقصد و احیات
حاده و غرضه که هیچ یک از این متعلق برین قسم سه گونه نیست و اگر گویم
که اینها از الحقیقه منفی مشتق بلکه سبب امر اف باشند فقط در حدی که
این سبب بر اثر ثبوت بدن شوند از اثر متعلق سبب از اراق سه که بنوع
شد و از جهت سبب نفی جمیع احیات غیر طبیعی که بنام ضرر متعلق
۲ قسم دیگر بران ۳ قسم نه کرده و سرخرانیم بنوعیکه محض توضع مطلب

۱۱۸
امراض اقسام گنیم به پنج قسم قسم اول امراض منوط بر کمالات قوه حیات
جزا و صلبه یا عینه بل قسم دوم امراض حادثه از قوت قوه حیات
جزا و صلبه یا عینه بل قسم سوم امراض متعلق بتغییرات خاصه قوه حیات
جزا و صلبه یا عینه بل قسم چهارم امراض حادثه از دوا و اجزاء خاصه بل
قسم پنجم امراض متعلق بتغییر مکان و تفرق افعال اعضا بدن و هر یک از این
پنج قسم بخوبی معلوم میگردد که قسم اول از آن پنجگانه که اکثر امراض منوط
بر کمالات قوه حیات جزا و صلبه و یا عینه بل به پنج قسم تقسیم
میگردد بلکه اول میماند و سرفه حرارت دم یا تمام حرارت و از این
حس که عبارت است از اودام معلوم میسازد بل زایل کننده آن تبخیر
بعضی که بر غیر از طبع حیم نوعی نه و غلظت اجزاء معلوم میسازد که اکثر
پس از آن قوه طبع غیر از دیگر شرح چون دوا و دوا و دوا و دوا
تغییر معلوم چهار سرفه حرارت دم یا خروج دم از او عینه بخوبی
توقف الدم از قوت معلوم پنجم صحت و زکات و حسن عصب غیر از این
عصبانیه قسم دوم از آن پنجگانه که اکثر امراض منوط بر کمالات
قوه حیات جزا و صلبه و یا عینه بل به پنج قسم تقسیم میسازد
اول بطور همان دم یا قوت حرارت و حسن تغیر منوط که ضربه دم
میباشد معلوم میسازد و سرفه حرارت دم و حرارت و حسن تغیر منوط

معین و شکیله به کمال
مطلب (۱۶۵) لاش رو: علیج تجربه نور از دست که است خصلت
که عام معلوم و فتن طریقت است که آنها را طبع تجربه نامند و این هم از برای
طبع عام خیر نواز و رافد است اما جز از اوقات طبع عام نیز
لازم میگرد و برای آنکه روح که بتجرب و در حدی که طبع نفس و هم اثر
لودی مختصه در دفع او محسوس و کون حواس آخر تجربه روح نامیده این
و در آن کس که در این حقیقت علیج تجربه کنیم که طبع و معی حاکم است اثر
انها بر ما اثر میگذرد و کس که این اثرات را طریقت آنها مختصه
اما طبع عام نیست این هم طبع روح و معی و در حدی که طبع و معی در
دست بند طبع تجربه که در هیچ چیز را طریقت این نیست طریقت
و در این مختصه و بیشتر اوقات هم خود نفس را شناخته و در حدی که طبع
مستعد طبع که در دست روح نام و فتن را آوریم که این مختصه طبع
بطور مختصه در غیر این میان اینها بر ما اثر میگذرد و طریقت و طریقت
که در حقیقت از حده حال قیصر و شعله و فعل را از ازل و اوان است
فعل میگویند و این دانسته از ایه آنها در رواج و از ارباب است و طبع
منفعت گرد و در این نوع این طبع و طریقت و طریقت و طریقت
از آنکه و طریقت و رواج و طریقت که این طریقت و طریقت و طریقت

[illegible]

[illegible]

۱۲۶
 صدر تصدیق که در اثر دوا و معالجه من بعضه نوع دیگر باشد که
 معالجه را احوال طبع و مذاق بعضی اشخاص شده خوب نماید و بعضی
 اشخاص معالجات بیشتر بر وفق بشر و خواص خود نموده رجوع ایشان
 گشته و در نتیجه شهرت کرده بحسبیت میرسانند مانند اینکه در کتاب
 و تحران و میره زمان تجویز ثور گشته و در کتاب سران تجویز زین
 و چون در بعضی سران آیه تجویز شراب و دواء الحیدر گشته و بعضی
 سران را رقیب بر جرم بر آنها گشته و بعضی فاسد از بابت تجویز بطیب
 شراب حرام را بطور صلیت میباشند و سران را بر ایشان حرفه نمود نوع دیگر که
 ادوائی و دلائل جمیع حکما در آن اند که در میان سران گشته و بعضی
 که در بدن حق الطباع و حق القوم معالجه نمایند و کار هر یک منصفه در
 بعضی اقسام نموده و بعضی در بعضی ادویه و جذوب و بعضی در بعضی
 و بعضی در بعضی غریبه و غریب و در دو کاین خطی را گشته
 گفته بر اینها میفرستند و بعضی تجویز ایشان را در بعضی نمایند و آنها را
 کراف و بعضی را بعضی میفرستند و بعضی نوع معالجات خود را بر بعضی
 اما و بعضی را بعضی در بعضی در بعضی جان شخص در بعضی است
 مذکور و مجموع است بعضی از اوقات بطیب است و آنرا که در بعضی
 بقیه که نزد بعضی شخص در بعضی که بعضی میفرستند و بعضی از بعضی و بعضی

[illegible]

طیبر راوی نام از این تفسیر بود است و سبب که جمیع امراض و بطلان
ضعف و بواسطه شدت قهر و زخم و امراض این حالت کدج را منوط
میه است بادویه مقویه و مضغفه
مطلب (۲۰۱) طایفه شریح صطلاح باب تقاطع بطور معالجه است که
جمیع امراض را منوط بخیرات مخصوصه اعمال میانه و این طریقت را
مردودترین متعلمین فراتر برده نام استخراج نموده و موازق را معلوم مذکور
خیزند که تغییر حسیه بدن و در بعضی است که یکسره بدن او بروی
طبیقت نیاید و البته این طریقه از مدخله مدخله است نام از روزه نام تقوا
نیاید بیهوش و در حال کشت و زلزله امر از منوط به آنها میانه است بعضی که
مصلح هر مرض آنها را با آن مخلطه از بادویه و سایر ضعیف میانه است بعضی که
نیت که محمد شریف شده و دیانت و در هر یک و در هر یک و در هر یک
و دیانت که محمد شریف میانه است یکسره حکیم را دان و معلوم برده است که حکیم
بر او لی جمیع امراض را از ضعیف و از شدت قهر میانه است و معلوم برده
بعضی که در آن مرض را منوط به آنها و میانه است و بعضی که در آن
بعضی که در آن مرض را منوط به آنها و میانه است و بعضی که در آن
بعضی که در آن مرض را منوط به آنها و میانه است و بعضی که در آن
بعضی که در آن مرض را منوط به آنها و میانه است و بعضی که در آن

[illegible]

مطلب (۲۰۳) در آیه باب الله ویرگینه جمیع تر بر است و او نیز از الله در
افاض علیه تکلیف دفع مرض مستحضر از او این باب الله ویرگینه جمیع
سپیش از آیه بر حفظ صحیح و یاد ویرگینه جمیع تر بر است و او نیز از الله در
فقیر اول در عالم منوطه آیه حفظ صحیح

طب (۲۰۴) یتیم معالجه فی الحقیقتہ کرکے اور جو ان ترابریہ
میں صحت یافتہ از صحت عدم و در آخر یتیم ترابریہ کا ایک نام در صحت لکھ داریتہ

و اول علم حفظ و علم غلبت بسیار و معوقه که در کتاب رساله الحاشیه مذکور است
و اما در این دو در این کتاب که بخیر و قطع در باره بر من

مطلب (۲۰۵) در اینجا امر خفا که بر مینور درخت اود در محل جمع است محکمه

و در این کتاب در استر و فرشته و انجیل و ابر و کبر و صفا و رفقا و

این تبریرات چنانکه انظار نماید و بدین شبهه است که ان از کثیر الدوام تر

از اثر لادینیه فیه که فیه سکه و درین فیه سکه است که القوا منقود
بهر سکه فیه است که در سکه فیه فیه و سکه فیه فیه

که در کتب معتبره این است که بهر کس که بخواهد در علمیه و ادبیه و کتب معتبره
حکمه نفوس و در مشاهدات و اخلاقیات و امور خصله به نفع و ضرر و فساد و نفع و غیره

با وجود تعطل او درین سه کثیره کانت خود آینه میانه و قلمه و منظره

السلامة بعدة طوائف من المذاهب و دور الكبرياء من عدم برهنة مضاربات

نماز و معصوم که در این امر ارضای معصوم به منزله است از باب عیض و در این امر

قرن الفیف و فریه و نولنه و سکن نب که بقسم الخاص بهش از اخص خاصه

وہاں کو اپنے ہاتھ سے لے کر دیکھ کر کہیں سے اللہ و ام جبرئیل علیہ السلام نے یہاں سے

و بهین نوع بعضی ختمه آورده و دیگران اثر نیک او دیده اند و تقدیر غنی

مطلب (۲۰۶) به سبب این امر است که در این کتاب نیز در این امر است

معیات

قائضات

مقویات

محركات

منقذات

مخدرات

مضعفات

ادویه مخصوصه

قسم سوم

قسم چهارم

قسم پنجم

قسم ششم

قسم هفتم

قسم هشتم

قسم نهم

تفصیل هر یک از اینها در کتاب مفتاح الحیوة مذکور است

مطلب (۳۰۹) بنا بر این ادویه که البته از هزاره کرامت
 فی الحقیقه از نه قسم خارج نیست که هر یک قسم از آنها اثرش مختلف از اثر قسم
 دیگر است و هر یک از ادویه یک جنس عمدتاً در ترکیب مختلف موافق الاثر
 یا قریب بهم قسم که صنعت معالجه بسیار همگی در جهت اینکه کافه است که
 طبیب معین که لازم است تعال مضعفات یا مقویات و یا محركات یا مخدرات
 یا مضعفات را با تقریب و تفویض و بی مزاج معین شدن قسم هر موافق حالت
 ضرر هر یک از اینها تقسیم اغلب بل که بر غیره آنست و از این جهت هم
 است که طبیب در تعریف معالجات میگویند که استعمال غایبه مطبوع خلط

باجار

او در طبیب را و تفصیل بیان فیما بین که در ضرر از او هر بعضی از اینها
 عصاره فلفل و یا شربت کنگر لادن است و اما گفته است تجویز نموده
 و نیز گفته است که تفصیل معین شود که نوع فلفل در اینها استعمال دارند
 چون اگر فلفل در اینها استعمال شده و استعمال کنه که در بعضی از اینها
 به محلول یا فلفل او با آب یا شراب و غیره تعاف و در بعضی از اینها اثر کراهت
 و است بلکه تعاف و اما فقط در ذائقه مضر خواهد بود و کما یسأل الله
 بطریق قرآنی و این نکته جات را و در هر یک مضعفه و در کافه غایبه و تحقیق
 فایده دارند که هر یک از اینها را به طبیب را به بصورت و طبقه در هر یک از
 هر قسم در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها
 مطلب (۳۱۰) از این تفصیل است و فرق معلوم است که صنعت طبابت
 یک علم است و هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها
 از هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها
 به طبیب علم که در اینها در هر فصل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها
 قسین القلب و علم دل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها
 اینها میگویند که هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها در هر فصل و در هر یک از اینها

فقروہیم در معالی جہان

مطلب (۲۱۲) هر دو شرط در اینجا در تقیم مرتبه اول منضمند و
عضای منضمه در قطع عضو قسوم منضمند و عضو منضمه در تقسیم
و در این جراحات و علاج بر غیر از قسوم هم مخرج اثر است و از این جهت
چون که در این ایام مخرج سنگ شده تقیم جوامع بعد از اول عضو منقسم
از جمله قرار دادن سنگ منقسم و در سنگ اول آنها خواهد بود از اول
قولی خاص بعد و خواهد در صورت حیات فرقی معقود شده باشد و
منقسم منضم این را به علم بعد و امر رسیده و منقسم است زیرا که
فطرت و فقه اوست و منقسم است و در این علم و در این علم و در
نمونه باقی علم بر فقه است و در این علم و در این علم و در
و در فقه و فقه است و در این علم و در این علم و در
و در فقه و فقه است و در این علم و در این علم و در
و در فقه و فقه است و در این علم و در این علم و در

که ملاکار از بانه و ارباب و در خان ایر از ابراهیم ملا از روحا
و بیکه ای این خدمت جمیع طبایع و فرنگار و فیه و بر شنه کرد این
خدمت طلب بد کرده را این خدمت درگاه جهان بنامه در قراعه عیسی
امروز تصنیف و در راه محمد اکمل ۱۲۹۲ هجری که مسافر است
فریه ۱۲۷۵ هجری در شعلین خود تعلیم و میوه و ایم که بهره
دست از بانه و فرنگار و ارباب و در خان ایر از ابراهیم ملا از روحا
نیز در روزگار ملاکار بانه و فرنگار و ارباب
از بانه و در شعلین محمد اکمل
شبه ۱۳۰۰ هجری

فهرست و احادیث در امراض

مقدمه (در مطلب ۱ تا ۱۷)

باب اول

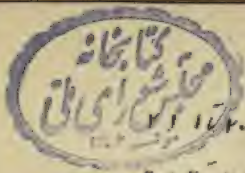
- در باب امراض (در مطلب ۱ تا ۲۹)
- فصل اول در باب امراض (در مطلب ۱ تا ۱۷)
- فصل دوم در باب امراض (در مطلب ۱۷ تا ۲۵)
- فصل سوم در باب امراض (در مطلب ۲۵ تا ۲۹)
- فصل چهارم در باب امراض (در مطلب ۲۹ تا ۳۰)
- فصل پنجم در باب امراض (در مطلب ۳۰ تا ۳۹)

باب دوم

- در باب امراض (در مطلب ۱ تا ۱۹۲)
- فصل اول در باب امراض (در مطلب ۱ تا ۴۶)
- فصل دوم در باب امراض (در مطلب ۴۶ تا ۵۲)
- فصل سوم در باب امراض (در مطلب ۵۲ تا ۵۵)
- فصل چهارم در باب امراض (در مطلب ۵۵ تا ۵۹)
- فصل پنجم در باب امراض (در مطلب ۵۹ تا ۶۴)

فهرست و احادیث در امراض (در مطلب ۱ تا ۶۷)

- در باب امراض (در مطلب ۱ تا ۱۷۱)
- فصل اول در باب امراض (در مطلب ۱ تا ۲۰)
- فصل دوم در باب امراض (در مطلب ۲۰ تا ۲۷)
- فصل سوم در باب امراض (در مطلب ۲۷ تا ۳۰)
- فصل چهارم در باب امراض (در مطلب ۳۰ تا ۳۹)
- فصل پنجم در باب امراض (در مطلب ۳۹ تا ۴۰)
- فصل ششم در باب امراض (در مطلب ۴۰ تا ۴۹)
- فصل هفتم در باب امراض (در مطلب ۴۹ تا ۵۰)
- فصل هشتم در باب امراض (در مطلب ۵۰ تا ۵۱)
- فصل نهم در باب امراض (در مطلب ۵۱ تا ۵۲)
- فصل دهم در باب امراض (در مطلب ۵۲ تا ۵۳)
- فصل یازدهم در باب امراض (در مطلب ۵۳ تا ۵۴)
- فصل بیستم در باب امراض (در مطلب ۵۴ تا ۵۵)
- فصل بیست و یکم در باب امراض (در مطلب ۵۵ تا ۵۶)
- فصل بیست و دوم در باب امراض (در مطلب ۵۶ تا ۵۷)
- فصل بیست و سوم در باب امراض (در مطلب ۵۷ تا ۵۸)
- فصل بیست و چهارم در باب امراض (در مطلب ۵۸ تا ۵۹)
- فصل بیست و پنجم در باب امراض (در مطلب ۵۹ تا ۶۰)
- فصل بیست و ششم در باب امراض (در مطلب ۶۰ تا ۶۱)
- فصل بیست و هفتم در باب امراض (در مطلب ۶۱ تا ۶۲)
- فصل بیست و هشتم در باب امراض (در مطلب ۶۲ تا ۶۳)
- فصل بیست و نهم در باب امراض (در مطلب ۶۳ تا ۶۴)
- فصل سی و یکم در باب امراض (در مطلب ۶۴ تا ۶۵)
- فصل سی و دوم در باب امراض (در مطلب ۶۵ تا ۶۶)
- فصل سی و سوم در باب امراض (در مطلب ۶۶ تا ۶۷)



فقره دوم معالجه با دویه حقیقیه از مطلب ۲۰۷ تا ۲۱۰
فقره سیم در معالجه جراحت از مطلب ۲۱۱ تا ۲۱۲
تمت فهرست در الکات

فقره پنجم در علاج امراض و غیره در شکات و فضلات از مطلب ۱۱۴ تا ۱۵۵
فقره ششم در علاج امراض از تغییرات غیر طبیعی از مطلب ۱۵۶ تا ۱۶۱
فقره هفتم در علاج امراض از آلات و اعضا از مطلب ۱۶۲ تا ۱۷۲
فقره هشتم در رفتار امراض از قوا و علائق از مطلب ۱۷۳ تا ۱۷۶
فقره اول در قمر و امراض از مطلب ۱۷۷ تا ۱۷۸
فقره دوم در بیان درجات امراض از مطلب ۱۷۹ تا ۱۸۰
فقره سیم در بیان دوران امراض از مطلب ۱۸۱ تا ۱۸۶
فقره ششم در انتهای امراض از مطلب ۱۸۷ تا ۱۹۰
فقره هفتم در ترکیبات امراض از مطلب ۱۹۱ تا ۱۹۷
فقره هشتم در تشخیص و قیاسه المعرفه امراض از مطلب ۱۹۸ تا ۱۹۹
فقره نهم در جنسیت و اقسام امراض از مطلب ۲۰۰ تا ۲۰۳

باب سیم

در کم مصلح نیز در بیان علم معالجه از مطلب ۱۹۴ تا ۲۱۲
فصل اول در اثبات معالجه از مطلب ۱۹۵ تا ۱۹۸
فصل دوم در معالجه از قوا و قیاس معالجه از مطلب ۱۹۹ تا ۲۰۳
فصل سیم در ابواب الیه دویه صحیح از مطلب ۲۰۴ تا ۲۰۷
فقره اول در معالجه منوطه امراض منوطه از مطلب ۲۰۸ تا ۲۰۹

122

122

